



به نام خدا



# هدیه های آسمان

درس چهاردهم

## دعای باران



چند ماهی است باران نیامده است. مردم شهر کوفه دور هم جمع شده‌اند.  
یکی گفت: «بیاید از بهترین بنده‌های خدا بخواهیم دعا کنند تا باران بیارد.»  
آن‌ها به سوی خانه‌ی امام علی (علیه‌السلام) رفتند.  
- ای امیر مؤمنان! برای آمدن باران دعا کن!  
امام نگاهی به جمعیت انداخت و به امام حسین (علیه‌السلام) گفت:  
«برای این مردم تشنه دعا کن!»



امام حسین (علیه السلام) دستان خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:  
«خدایا! همه چیز را تو به ما بخشیده‌ای. از تو به خاطر نعمت‌هایت تشکر  
می‌کنیم.»

خدایا بندگان تو و زمین‌های تشنه منتظر باران هستند. بارانت را برای ما  
بفرست...»

هنوز دعای امام تمام نشده بود که صدای رعد و برق در آسمان شهر پیچید.  
قطرات درشت باران صورت کودکان را نوازش داد.

آن روز مردم شهر کوفه از باران سیراب شدند. بارانی که با دعای  
امام حسین (علیه السلام) بارید!



## بدانیم

دومین فرزند امام علی (علیه السلام) در روز سوم شعبان به دنیا آمد.  
پیامبر خدا نوزاد را در آغوش گرفت، او را بوسید و نامش را حسین گذاشت.  
پیامبر می فرمود: «هر کس حسین را دوست داشته باشد، خدا او را دوست دارد.»

در زمان امام حسین (علیه السلام) حاکم ستمگری به نام یزید بود.  
او به مسلمانان ظلم می کرد و به دستورات اسلام عمل نمی کرد.  
سومین امام ما، با یزید مبارزه کرد و در روز عاشورا شهید شد.



امام حسین  
علیه السلام

نام دشمن او:  
.....

نام پدر:  
.....

روز شهادت:  
.....

نام مادر:  
.....



فکر می کنم

خدا امام حسین (علیه السلام) را خیلی دوست دارد؛ زیرا... .



امین و مینا



امین و مینا می خواهند به کمک شما جاهای خالی را کامل کنند. به آنها کمک کنید.



امام حسین  
علیه السلام

نام دشمن او:

نام پدر:

روز شهادت:

نام مادر:

فکر می کنم



خدا امام حسین (علیه السلام) را خیلی دوست دارد؛ زیرا... .

او بسیار مهربان ، بخشنده بود و به نیازمندان کمک می کرد.



امین و مینا



امین و مینا می خواهند به کمک شما جاهای خالی را کامل کنند. به آنها کمک کنید.



امام حسین  
علیه السلام

نام دشمن او:  
یزید

نام پدر:  
امام علی (ع)

نام مادر:  
حضرت فاطمه (س)

روز شهادت:  
عاشورا



فکر می کنم

خدا امام حسین (علیه السلام) را خیلی دوست دارد؛ زیرا... .

او بسیار مهربان ، بخشنده بود و به نیازمندان کمک می کرد.



امین و مینا

امین و مینا می خواهند به کمک شما جاهای خالی را کامل کنند. به آن ها کمک کنید.



## گفت و گو کنیم



این تصویر چه ماجرای را نشان می دهد؟  
آن را رنگ آمیزی کنید و درباره ی داستان آن با دوستانتان  
گفت و گو کنید.



گفت و گو کنیم



این تصویر چه ماجرای را نشان می دهد؟  
آن را رنگ آمیزی کنید و درباره ی داستان آن با دوستانتان  
گفت و گو کنید.

درباره ی روز عاشورا  
جنگ بین امام حسین (ع) و یارانش با  
سپاهیان یزید

## دوست دارم



داستان زیر را با کمک دوستانم در چند جمله ادامه بدهم.

### هدیه‌ی کوچک

در آسمان آبی ابر کوچکی بود که فقط یک ذره باران داشت. به دوستش باد گفت: «من فقط یک ذره باران دارم و با آن می‌خواهم یک کار بزرگ و قشنگ کنم.» باد گفت: «پس با من بیا» و ابر کوچولو را برد بالای جاده‌ای خاکی. آن پایین آدم‌های زیادی پیاده می‌رفتند. ابر کوچولو پرسید: «این‌ها کجا می‌روند؟» باد گفت: «این‌ها مسافران کربلا هستند و به زیارت مردی می‌روند که خیلی مهربان و شجاع بود.»

باد ابر کوچولو را پایین تر برد و گفت: «آدم‌های کنار جاده را ببین! آن‌ها به خاطر علاقه‌ای که به آن مرد بزرگ دارند، به مسافران کمک می‌کنند و به آن‌ها آب و غذا می‌دهند.»



ابر کوچولو گفت: «کاش من هم می توانستم به آنها کمک کنم، اما یک ذره باران من به چه درد این همه آدم می خورد؟»  
باد تا آرزوی ابر کوچولو را شنید، او را برد بالای خانه‌ای کوچک.  
آن پایین دخترکی نشسته بود و دست به دعا بلند کرده بود:  
«خدایا! همه‌ی دوستانم چیزی دارند که به مسافران کربلا بدهند ولی من چیزی ندارم. یک هسته‌ی خرما کاشته‌ام تا درخت شود. آن وقت خرماهایش را به مسافران هدیه بدهم. خدایا! باران بفرست تا درختم بزرگ شود...»  
باد به ابر کوچولو گفت: «دوست خوبم، دوست داری اینجا بیاری؟»  
ابر کوچولو به فکر فرو رفت و...<sup>۱</sup>.

